

تلمذ هنر

محمد هادی عرفان

کارشناس ارشد معماری و مدرس دانشگاه

هنر به روایت بنیانگذار بزرگترین انقلاب سده اخیر دمیدن روح تعهد در کالبد انسانهاست و این معنای هنر فاصله قابل اشاره ای با معنای آن در فرآیند آموزش هنر در مراکز آموزشی کشور دارد. هنر فارغ از تعهد ، چنبره خود را بر مراکز آموزشی انداخته و دولتی و آزاد و غیر انتفاعی و انتفاعی نمی شناسد. شاید بتوان به صراحت از «رابطه هنر و تعهد» به عنوان مهمترین چالش جدی عرصه آموزش هنر و تربیت هنرمند در نظام آموزشی انقلاب اسلامی نام برد.

جدایی یا انس هنر نسبت به تعهد ، همزاد زادروز هنر است و تاریخی به قدمت هنر دارد. حرفی برآمده از اتفاقات دیروز و امروز با بیانها و دغدغه های متفاوت. عافیت و عاشورا ، سیاه و سپید روزگار هنر متعهداند و هرگز نمیتوان عافیت و عاشورا را با هم زیر سقف یکدل جمع کرد و حال آنکه ما میخواهیم با تهیه همه امکانات ، عافیت را به میهمانی عاشورائیان ببریم ، انسانهای متعهد را حداکثر آغشته به معنای مرسوم و مصطلح هنر کنیم و یا آنطرف عافیت را به میزبانی فرهنگ عاشورا واداریم. نسلی برخاسته از رفاه شهری دهه اخیر در شهرهای بزرگ کشور را به پاسداشت ، فهم و حتی اعتقاد به فرهنگ جهاد و شهادت و تعهد واداریم.

نمیخواهم این طور نتیجه گیری شود که پس برای تربیت هنرمند متعهد هیچ امکاناتی لازم نیست و حتی بایستی امکانات را از آنان دریغ داشت. بلکه نکته اینجاست که نسبت میان امکانات و هنرمند متعهد تفاوتی ماهوی با این نسبت در سایر فضاهای اعتقادی دارد. به قول عزیز بایستی از حجاب تکنیک گذشت.

اگر سینمای هالیوودی حرفش همان تکنیکش است ما هم بایستی حرفمان را با استفاده از تکنیک و بدون دلبستگی و ایمان به تکنیک بیان کنیم. توکل به تکنیک بیش از همه آفت سینما است اما در گرافیک ، نقاشی ، معماری و... هم ردپای آن هویداست و مشهود. و مهم این است که در وضعیت فعلی ، دانش استفاده از تکنیک همانند دانش زبان لازم و ضروری است. قصه ایمان دیدنی و رسوخ تفکر تصدیقی بجای تصویری بحثی اساسی است که فراتر از اینجاست اما به هر حال در حال حاضر مجهز بودن به این دانشها ضروری است. و گر نه بیان غیر هنری موضوع را هم آلوده به ابتذال و زشتی می کند. این است که وضعیت دشوارتر از گذشته های دور - مثلا دوره درخشان تمدن مسلمانان - است. بخشی از این آموزش تکنیک بایستی در فرآیند آموزش هنر صورت پذیرد ولی متاسفانه بیشتر از فن و

تکنیک ، این عبودیت تکنیک است که خودآگاه یا ناخودآگاه از طریق استادان و سرفصلها به دانشجو منتقل می شود.

و آنچه درو میشود محصولی است که ریشه در عرف بیش از دین دارد و گاه بی هویت مینماید. سر در آسمان ئیسم های غربی دارد و به جای نوراشراقی خورشید حکمت ، در شعاع لامپهای نئون و فلورسنت تغذیه می کند، میبندد و فرامیگیرد. زشتی می بیند، به زشتی خو میگیرد و اندک اندک زشتی می آفریند.

اگر اهل فکر است به همان چیزهایی می باید فکر کند که در غرب مساله است و سالهاست هنر غرب را فریب داده است. مساله فرم ، فرم و عملکرد ، فرم و فضا و... در سینماوادیات و نقاشی و گرافیک و مجسمه سازی و معماری ... و اگر اهل ذکر است به یکباره از این هجمه بیدریغ المانهای غربی می گریزد و پرهیز مقدس مآبانه و دامن برچیدن را بر وارد گود شدن و آلوده شدن ترجیح می دهد.

می ماند چند سوال اساسی و از جمله اینکه پس تکلیف تعهد و هنر چه می شود ؟ و چگونه میتوان هنرمند متعهد پروراند؟ - و یا با نگاه صنعتی غالب بر دیدگاه های برخی مدیران فرهنگی چگونه میتوان هنرمندا متعهد تولید!! کرد؟ - اما برآستی سهم من و شما و او در تربیت یک انسان که همانند خودمان است و نقش ما در انقلاب درونی هنرمند چیست؟ آیا برآستی میتوان آنچنان برنامه ریزی کرد که هنرمند متعهد تولید! کرد. جواب این سوال نیمی آری و نیمی نه است.

بزرگواری که سالهاست در عرصه آموزش قرآن فعالیت دارد درجایی به من گفت : « فلانی ! یادت باشد ما همه وسیله ایم.» آری نه ما مجبوریم مردم را هنرمند مسلمان کنیم و نه مردم مجبورند با دعوت ما هنرمند مسلمان شوند، ما عمل به تکلیف می کنیم و البته اگر خدا خواست بنده ای از بندگانش واسطه هدایت بنده ای دیگر خواهد شد. چنان که پس از شهادت سید مرتضی آوینی شاهدیم که کتابهای او در بین قشر روشن و دانشجو دست به دست می گردد .

و البته خدا خوب خریداری است...

پس از یک زاویه دید ، لزوما هر برنامه ریزی به پرورش هنرمند متعهد نخواهد انجامید. اما از طرف دیگر آماده سازی فضا مسلما میتواند بستر ساز تحول در انسان باشد. حال این آماده سازی می تواند یک جمله، یک فضا، یک عکس، پستر و یا موسیقی باشد. مهم این است که فضای دانش جویی بر محوریت ذکر - به معنای یادآوری - بنا شود. چرا که علم ، خود، یکی از عمده ترین حجابهای شیطان است و آنانکه گرفتار حجابهای نفسانی، خودپرستی علم پرستی جاه طلبی ، مدرک طلبی ، و... نشوند بسیار اندک اند و انگشت شمار.

مهم این است که جهان بینی معلم مبتنی بر آیه مداری جهان و آنچه حقیر آنرا «نگرش مدول آیه ای به جهان» می نامم باشد. و این خود جز با سلوک فردی و عنایت الهی ممکن نیست. نمی توان از معلمی که نگرش آیه ای به جهان و تمام پدیده های اطرافش ندارد انتظار تحول آفرینی در دانش جو را داشت.

در نگرش آیه ای به جهان مفاهیمی مانند فطرت اهمیت می یابد و اساسا روش تدریش بر فطرت پایه گذاری می شود و توی دانش جو بیشتر از آنکه دانشجو باشی حقیقت جو می شوی و هر تمرین ، هر اسکیس، هر خط می تواند برای تو معنایی، زنگی، هشدار، طرح سوالی، و یا نوازشی از ندای رحمانی حق باشد.

از دیگر ویژگیهای این نگرش، کیفیت محوری بجای کمیت محوری است. دیگر تعداد تحول یافتگان مهم نیست بلکه هر تحولی خود موفقیتی بزرگ بشمار می رود و سپاس فراوان از حضرت حق را می طلبد.

هر انقلابی خود باعث کنش و واکنشهای سلسله واری در محیط پیرامونی فرد می شود و این تا جایی پیش می رود که اتمسفر فضای آموزشی به شمیم معطر معنویت آراسته می شود. تجربه ای شبیه برخی لحظه های جبهه های دفاع مقدس.

دیگر مهم نیست که آیا تمامی دانش آموختگان حتما بایستی آنچه من میخوام را بفهمند، بلکه مهم این است که برخی از این دانش آموختگان که جوهره شان از آتش است مبدل به سلسله جبال از عشق و عرفان و عطش شوند.

در کنار فطرت و کیفیت محوری، اصولی دیگر هم در تلمذ هنر خالی از اهمیت نیست. قالب آموزشی در کشور را میتوان به دو صورت کلی حوزه و دانشگاه تقسیم کرد. در کنار این دو قالب آموزشی دیگری هم، وجود دارد که بیش از همه هنر در این قالب سوم آموزانده می شود و آن کلاسهای پراکنده شیوه استاد و شاگردی است. در واقع درخشان ترین خاطرات آموزشی در عرصه هنر وحدانی و توحیدی همین سلسله مراتب استاد و شاگردی است. از موسیقی و خوشنویسی تا نگارگری ایرانی و ادبیات عرفانی. البته در دوره انقلاب اسلامی به مدد نفس قدسی آن یار مسیحا دم، این مراتب بروح جمعی ملت ایران مترتب گردید و ترنم شکوفنده توحید تمامی گلدسته های ایران اسلامی را به نور اشراق انفجار بزرگ یکتاپرستی منور نمود.

در شیوه حوزوی دانشجو عملا با منابعی غنی و اصیل از علوم اعم از کتاب و استاد روبرو میشود و اساس شیوه آموزش بر سوال و جواب است و در واقع تمکین دانشجو در برابر نظرات استاد بیشتر از آنکه حسن به نظر آید نشان از عیب و کاهلی دانشجوست. بلکه بحثهای داغ طلبگی میان شاگردان و یا شاگرد و استاد یکی از نقاط عطف دانش جویی به روش طلبگی است. سیستم حوزه ظاهرا بیشتر مبتنی بر توانمندیهای فردی است و اینجاست که اگر فرد

جوهره تلاش را دارا باشد به مدد استادان خوب می تواند سریعتر از دیگران به پله های اجتهاد برسد. در کنار این شیوه در سیستم دانشگاهی بیشتر میتوان رشد جمعی را حاکم دید . تعداد زیاد دانشجو فرصت زمان بندی شده تحصیلی و سرفصلهای مدون و تقریباً لایتغیر فرصت ابراز توانمندی را به دانشجو نمی دهد و تنها ملاک سنجش نمره است. اما شیوه آموزش هنر به هیچکدام از این دو روش شباهت تام ندارد. نگاه به گذشته آموزش هنرهای این سرزمین نشان از قرابت عرفان و هنر دارد و در واقع حسن خلق و حسن هنر با یکدیگر به دانشجو منتقل می شده. چه بسیار استادانی که بی وضو دست به قلم و تار و فلم مو نمی زدند و چه بسیار ابنیه مذهبی و غیرمذهبی که معماران مسلمان ایرانی آنان را بر پی متبرک به غبار تربت کربلا بنا نموده اند.

بهرحال آنچه در آخر کلام یادآوری آن ضروری می نماید به شرح زیر قابل اشاره است:

۱- فضای آموزشی شامل عوامل چهارگانه استاد، دانشجو، سرفصلها و متون آموزشی و فضای آموزشی است.

۲- از این میان لزوم عنایت به شناخت دانشجو اهمیت ویژه دارد. تامخاطب آموزش هنر را نشاسیم نمی توانیم موفقیت چندانی به دست آوریم.

۳- متاسفانه سرفصلهای فعلی فاصله معناداری با مبانی حکمت نظری هنر متعهد دارند و تقریباً رسم و نشانی از هنر متعهد حتی در دروسی مانند « حکمت هنر اسلامی » که برای برخی رشته های هنر تدریس می شود دیده نمی شود. برای مثال میتوانید به کتاب منتشره برای این درس مراجعه نمایید. بیشتر از نیمی از کتاب به حکمت هنر مسیحی ، بودایی هندی ، چینی و... گذشته و تقریباً هیچ اشاره ای به حکمت هنر و اندیشمندان این وادی در دوره انقلاب اسلامی نشده. پس نیاز به بازبینی سرفصلها و حتی پیشنهاد رشته های جدید برای مطالعه بر روی هنر بیست و پنج ساله انقلاب اسلامی نیازی اساسی و جدی است. نکته مهم دیگر در سرفصلها ، عدم غنا و اشراف کامل و عمیق و به روز نسبت به هنر شرق و غرب است . شرق شناسی ، غرب شناسی و در نتیجه ایران شناسی از نقاط پرابهام آموزش هنر ماست. ثانیاً منابع موجود هم بیش از آنکه نگاه هنرمندانه و محققانه داشته باشد بیشتر گرایش تحقیق و تاریخی داشته و از مطابقت های دقیق سبکها ، ویژگیها و تمایزات سبکهای مختلف و فلسفه هر سبک کمتر سخنی به میان آمده است.

۴- در تربیت مدرسین هم متاسفانه فضای حاکم به سیستم دانشگاهی چندان گره گشایی از این معضل ننموده و استادان مورد نظر که جمع بین حکمت ، هنر و تعهد باشند اندکند و البته همان اندک هم در انزوا.

۵- فضای آموزشی هنر شاید به تاسی از غرب و یا به هردلیل دیگر که هنوز بر نگارنده هم چندان روشن نیست گاه با ولنگاری گره خورده و هر اتفاق و حادثه را هنر نامیدن گاه بیماری مهلک آتلیه های هنری است. پنداری که هنر آموختن را ربطی به حوزه منطق نیست و هنر بایستی تظاهرات ولنگارانه داشته باشد. چه در فرهنگ البسه و چه در فرهنگ دانش جویی. حال آنکه حتی اگر در حوزه منطق هنر را بی ارتباط با ریاضی بدانیم نمی توانیم الفت دیرینه هندسه را با هنر نادیده انگاریم. پس رفتار ولنگارانه و تظاهرات هنرمندانه شاید موضوع را بر خود فرد متظاهر مشتبه کند و گرنه گاه درون این پوسته پریشان، هسته ای متفاوت آرمیده. آری بس متفاوت! نشان این تفاوت در هنرمندان مسلمان عالم اسلامی نهفته است که با آنهمه رندی ظاهری عادی داشته و خرقة زهد و ریا را به کناری انداخته اند.

در تلمذ هنر انقلاب حقیقی در درون رخ می دهد و همان طور که دغدغه هنرمند مسلمان در خلق اثر فراتر از فرم است. تظاهرات سلوک او نیز بیشتر از آنکه برونی، قیافه ای و جلوه گر باشد درونی، باطنی و خفی است. نادانسته های تلمذ هنر متعهد برای امثال حقیر راهی طولانی و نرفته است. امید است با عنایت حق و همت صاحب هنران، دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد. بهترین اثر هر هنرمند خود اوست.

والسلام